

صاحب امتیاز و مسئول
« حریر چیان »

* مدیر و سردبیر *
حریر چیان « ساعی »

نامه های وارده
باید بعنوان مدیر باشد

عنوان تلگرافی
* « نسیم شمال » *

سال بیست و هفتم
شماره (۲۱)

(محل اداره خیابان لاله زار)
تلفن ۶۱۶۴

اداره در طبع و نشر و حک
و اصلاح کلیه مقالات و
لوايح وارده مختار است
شنبه ها منتشر میشود

آبونمان سالیانه ۶۰ ریال
• قیمت اعلانات •

بادفتر اداره است
(قیمت ۱ ریال)

پس از یک هفته ۲ ریال

شمالک نسیم

خوش خبر باش ای نسیم شمال که بمامیرسد زمان وصال

به مناسبت آخرین دفاع وکلای متهمین شهر بانی



ردیف بالا وسط : آقای دکتر عبده دادستان دیوان کبیر و آقای موسوی زاده رئیس دادگاه

ردیف دوم وسط : وکلای مدافع مدعیان خصوصی و متهمین

عکس دور ۱ - آقای دکتر مشاور وکیل ورثه مرحوم خزعل ۲ - آقای سلطان زاده باز پرس دیوان کبیر ۳ - آقای شیخ الاسلامی باز پرس دیوان کبیر ۴ - آقای ضیایی منشی دادگاه ۵ - آقای دکتر آفابان وکیل مختاری ۶ - آقای آل طه وکیل مختاری ۷ - آقای سعزای وکیل

همان نوازی

مسافری ما بین اردبیل و سراب در خانه شاعسونی منزل نمود شب بعد از صرف غذا رختخواب خواسته دراز کشید - صاحب خانه در حالیکه کارد بزرگی در دست داشت و آنرا بسنگ تیز میکرد وارد شده گفت خان! نخواستیدی؟ مسافر نه هنوز بعد از چند دقیقه دیگر با همان وضع داخل شده گفت! خان! نخواستیدی؟ ولی مسافر این دفعه از دیدن این منظره به دفعه افتاده و حساب خودش را فهمید و گفت خیر من ماهی چند شب نمیخواهم و ذکر میخوانم میزبان مهربان گفت! پس چرا رختخواب خواستید؟ مسافر فراموشم شده بود که امشب یکی از آن شهباست صاحب منزل برسید کورت چه است؟ مسافر ذکرم این است که: **مراهبه سیبل هر دانه ات بپوش!** میزبان بی اختیار خندیده و گفت خاطر جمع باش و با کمال اطمینان بخواب که این ذکر شما مرا از خیالی که داشتم منصرف ساخت.

تعمیر بی درد

چند شبی پیش نزدیک دهانوت اونور اونطرفتر بل روخونه به شوفری شتر ارباب محمد رضا اویارو تنه زده چه درد سرتون بدم شتر نقله شد اهل آبادی جبه شدن وشوفر وگرفتن و کدخدای دوتا آبادیم اومدن بسره و بیچاره شوفره هم که معلوم بود نجیبیه خودش گفت هر جوری خودتون دروین من حاضرم ارباب محمد رضا صاحبه شتر گفت بابا مگر نشنیدین که دیگه آلات قلیه کم شده و شتر و چهارپا قیمت پیدا کرده پس باید عوضه شتر این شوفر موتورها بما بده و خودشم التزوم بده که یکسال مفت و مجانی خوردی کردی ماشینا برونه تا شوفر بیچاره اومد دوتا کلمه صحبت کونه که کدخدا الله وردی نطقشاکور کرد و گفت بابا مثالی هست مشهور که گفتن خونا پاخون نباید بشورن سربسر بی درد سر عوض شتر موتور ازش بگیرین همه اهل آبادی قبول کردن امانا شوفره اومد بیچاره يك کلمه دم بزنه گفتن جلو دهنشا گرفتن این بود که گریش گرفت اهل آبادی گفتن بابا دیگر راحت شدی برو بی کارت سرازت نمی گیرن شتر مرزد و ارباب محمد رضا اویار صاحب موتور شد وشوفر وحاجی هر دو غلاس.

چرا غرغرمیکنی

عموچرا غرغرمیکنی چه خبرته مگرچی شده به چطور غرغرنکنم نمی بینی سیکار و قند چقدر بکندنه گرون شده !! خدا پدرتا بیامرزه چطور دولت شدتقرزاز که روی سیکار و قند میندازه بیرحمه اما گندم باون گرونی را وارد می کنه و یکمن چنده ربال پتو میده خوبه همین خودت دیروز گندمت را یکمن چنده فروختی چطور گندم را باون یارومی فروشی خرواری صد تومان و اونوقت درد کون نونوائی یکساعت چیرک میزنی ثلث قیمت گندم نمیدی نون میسونی خوبه عجب مردمان بی رحمی هستین آخر مگر نشنیدین که می گن از ریش باید بکنند پیوند سیبل کنند پس دولت اگر نصفشاهم اینت سال و زمونه از خودتون دریاره پس از کجا بیاره خرچتون کنه .

میرزای عبرت ناخوش است

شاعر شهیر و استادگرامی آقای میرزای عبرت که احتیاجی بمعرفی ندانند اخیراً بستری و وضعیتشان چندان خوب نیست متأسفانه چون موقع بسته شدن صفحات روز نامه این خبر بما رسید شرح آنرا بشماره بعد محول ولی خوشوقتیم که بر حسب پیشنهاد مدیر مآقصابه امیر شرقی (پدر) آن استاد معظم را برای پذیرائی و معالجه بمنزل خود منتقل نمودند

دفتر اداره

گریگی میبوی با گفتارها

گردارها

تا که بر اصلاح نگراید اساس کارها کم نگرود اندکی از دوش ملت بارها هیچ در ابناء کشور این دورنگی ها نبود گریگیکی صرف میشد هر زمان بندارها این یکی از رنج قومی گنجه اندوخته واندگر از قوت جمعی کرده بر انبارها آن بقصد شادی خود خون کندر کام خلق این بزندان افکنند خلقی بی دینارها هیچ ثروتمند را نبود خیر از مستمند هیچ سالم را نباشد فکرت بیمارها عده ای در خواب غفلت سخت مدهوش شدند و نیست فکر خواب آلودگان در خاطر بیدارها بارک داران بیخبر از اشک خونین یتیم تنگدستان در فشار از جور ثروت دارها عده ای در کاخها از باد گلرنگ مست عده ای در حال جان دادن بس دیوارها این یکی در نارغم پیچیده همچون عنکبوت آندگر شاد و غزلبخون از نوای تارها کی بسر دارند سرداران خیال زبردست کی بدل دارند مهر مردمی سالارها نیست اندر کاسه سرها بجز انکار خام نیست در آئینه دلها مگر زنگارها دیده های پاک از نا پاک گردد آشکار گر بگیرد دست غیبی برده از رخسارها کیست آن نیکو سرشتی کز ره مهر و وداد گاه گاهی بر کشد از بای مردم خارها کو کسی کز خرمن محصول خود بر مستحق از کرم بخشش کند مقالی از خروارها با چنین وضعی چسان ویرانه آبادان شود با چنین وضعی کجا اصلاح گردد کارها هر کسی آمد بیدان حرف زد کاری نکرد عمر ما بیچارگان شد صرف این گفتارها از برای ملک ما سختی نمی آمد به پیش گر یکی میبوی با گفتارها ، صکر دارها بیست سال این ملت بد بخت روز خوش نداشت از جفای شهریار و کینه مختارها آن بنائی را که از بی سست و بیجان ساختند کی شود ستوار از اندیشه ممدارها هیئت دولت اگر مردم عوض گردد چه سود چارای باد که تا آسان شود دشوارها

تشریفات ماه مبارک رمضان

باز از تو رمضان میآید ماه قرآن واذان میآید صحبت دین به میان میآید بر تن مرده چو جان میآید جلگی مسجد و محراب روند سوی حق بادل بی تاب روند دل افسرده خود شاد کنند همه از نام خدا یاد کنند گردغفلت همه بر باد کنند خویش را در صف زهاد کنند نام از دین و خدا آید پیش زنده سازند دل مرده خویش رمضان است ورم از آن نکنیم روی بر حالت حیوان نکنیم پیروی از ره شیطان نکنیم دوری از گفته رحمان نکنیم همه آیم سوی صوم و صلوة میفرستیم به احمد صلوة روزه واجب شده اندر رمضان بهر آگاهی از خسته دلان مؤمنی دوش چنین کرد بیان از سر لطف و وفا و احسان که بیاید در این ماه صیام جز بیتیکی منسائیم قیام روزه شد حکم خداوند غفور میکندم زدل پاکان دور روزه داران همه در وجود سورور چشم دشمن بهمان بادا کور کور بادا بجهان منکر دین منکر جمله احکام مبین روزه داران بقیامت شادند از غم و وحشت و ترس آزادند بسرورند و مبارک بادند همه از شوق بدین فریادند ایها الناس در این ماه صیام جلوه آرید بدین اسلام شکر لله که مسلمان همه ایم حامی و طالب ایمان همه ایم حافظ آیه قرآن همه ایم حکم بردار به فرمان همه ایم بر سر حق و حقیقت هستیم صاحب فضل و تقصیلت هستیم

« س »

کمک



مادر - چرا بچه شیرینی های برادرت را خوردی ؟
 بچه - مادر جان مگر شما نکفتید که در تمام کارها با برادرت کمک کن
 مملکت از خانه این روزش چو شب گردد سیاه
 گریه او بزند جمعی را بچوب دارها
 از برای حفظ کشور باید از جان جهد کرد
 قبل از آن کز در درآید بیکر بیکارها
 محسن فتوحی قیام

نگارش میهن پور سیاح

پشت باغشاه چه خبر است

شهر داری هم توجه کن

آقای مدیر اجازه دهید پیش از نگارش موضوع مقاله تذکر کوچکی که میدانم برخلاف میل شما است بدهم و آن سبک مندرجات نسیم شمال است که اخیراً تنوع مخصوصی بخود گرفته و میرود پایه اول، این نامه ملی که وقتی طرف توجه توده بود و روز انتشارش دست بدست گشته و در تمام خانواده ها گردش میکرد بدست آورد - خاطر دارم هنگام سیاحت هندوستان سال ۱۳۰۶ در کلکته روزی در خدمت مرحوم سید جلال‌الدین مدیر روزنامه جبل‌المتین بودم صحبت از روزنامه‌های ایران و طبقه بندی آنها بیانات آمد سید فقید هریک را نام برده و مزایای قابل میشد اظهار میداشت نسیم شمال روزنامه است که از نقطه نظر مصالح عمومی بجامعه خدمت مینماید و باشکال مختلف و با یک زبان شیرین و قلمی بی طرف‌احتیاجات توده را تذکر داده و گوشزد میکند و از اینجهت است که طرف توجه واقع شده و حب عمومی را مالک گردیده است

آری آقای مدیر تذکر در هر موضوع واجب و بسندیده است یکی از دانشمندان پروس «ویبری» مینویسد تذکر اعم از صحت و سقم عامل را تازیه‌ای عبرت است و تکمیل هر عمل بسته بتذکر میباشد و هر قدر در موضوعی تذکر داده شود بر کمالش افزوده میگردد سیاستمدار آلمانی بیسارک میگوید تذکر هر عملی ولو در شخص کم اطلاع و بی تجربه باشد و هیچگونه مزیت علمی از مفهوم تذکر وی حاصل نشود و امر جدید و نکته تازه بیان نکنند و یا ننویسد باز هم ممکن نیست که خیال عامل را صیقل نزده جوهری تازه و جدتی بی اندازه در آن پیدا نگردد پس تذکر جدید در انکار نموده و محسنانی در بر دارد تذکر در هر موضوع که نفع عمومی در آن باشد بقدری باید گفت و نوشت تا نتیجه مطلوبه حاصل شود شاید کلیه دانشمندان دنیا در این موضوع تردیدی نداشته باشند که بایستی در اطراف اصلاحات و حوائج توده همیشه تذکر داد تا شاید مطلوب بدست آید «و ذکر نان الذکری تنفع المومنین»

حالا بیاییم بموضوع مقاله آقای امیر شرفی بدر نتیجه تذکری که در اطراف خرابی وضع نظام آباد دادند و شاید متحمل مغارجانی هم در نتیجه دعوت از یکمده نویسندگان و مؤثرین شدند شاید مطلوب را در آغوش گرفتند ساکنین آن کوی را تا اندازه ای آسوده کردند در اغلب جراید دیده میشود که از خرابی اوضاع جنوب شهر چیزها نوشته و توجه شهرداری را بیریق یا آب و اصلاحات دیگر جلب مینمایند در صورتیکه بدتر از جنوب تهران قسمت غربی است یعنی خیابان و کوچه های پشت باغشاه مرکز یک لشکر و یک تیپ مستقل که حقاً بیش از هر جا سزاوار و شایسته است در انتظار بیگانه هم که باشد طرف توجه دولت واقع شود این محل پر جمعیت فاقد مدرسه است نه پزشکی و نه داروخانه ای هست زن و مرد مریض خود را بقدرت سبرده اند برای حفظ

بگوش ورشته کاری بدست آر

فقیری بی سر اجامی گرفتار
بیباغ زندگانی بست چونت خار
همه بی زار از او چون مردم از دیو
رفیقان زو گریزان چون خراز بار
زبس بودی کثیف و خوار بودند
همه بی زار از او همچون کره از تار
بهر در میشدی نزدیک او را
براندندی چو سگ را اهل بازار
بآزارش کمر می بست اگر خصم
نبود او را کسی یار و هوا دار
بره چون خار بای مرد و زن بود
که بود از بخت بد بی پول و بی کار
مسلم آدم بی کار گردد
بدور کوچه ها ولگرد و بی عار
یکی گفتش چنین بی کار تا چند
بگوش و رشته کاری بدست آر
نظر کن حرمت اهل هنر را
ز کسب و کار گشت از چه بی زار
رفیق خویش را چون بی غرض دید
ز کار خود بشیمان گشت بسیار
قبلش گفته او کرد تائیر
بنا گه شد ز خواب چهل بیدار
بس از چندی ز راه جهد و همت
بکارش گشت مشغول آن ول انگار
عزیز و ارجمند و محترم شد
که عزت کاودان را شد سزاوار
بچشم مهتری دیدند او را
چو گل شد پیش چشم آن خارناچار
اگر خواهند نکبت پست گردد
علاج دردشان کار است وهم کار
فراش

امور انتظامی باستانی نیست اتلا رفتگری هم وجود ندارد تا جلوگیری از کثافات انسانی و حیوانی خیابان شاهرخ (اکبر آباد) و کوچه های نزدیک باغشاه نماید خاک و خاشاک مرده های سگ و گربه فراوان و حیات ساکنین بیچاره را در تهدید و همه مریض و ناتوان هستند کسبه آنجا خوار بار خود را در برابر قیمت بپردازند نان شور و مخلوط بهمه چیزش نگفتنی است در ماه یکمترتبه از تصدق سر میرآب پول برست و آب فروش بی همه چیز فقط یکسب جاری و برای آنها چوب و چماقها بالا میرود تمام درختهای آنجا خزان و از بین میروند دوی هم رفته ساکنین این محل مخصوصاً خیابان شاهرخ و کوچه های آن از هر حیث در فشارند این بیچاره ها جز سوختن و ساختن چاره ندارند و کاملاً از توجه شهرداری محروم میباشند. آیاهمین است مردم داری؟ چنین است نگهداری از ساکنین یک قسمت؟ شهر بگرا نیها جزء این پای تخت و مرکز کشوری که هرساله از عرق جبین و دست رنج همین ملت بزیبایش می افزایند نمی باشند؟ مکرانها و دایع الهی نیستند مگر شما سبرده نمی باشد چراتوجهی نمیکند چرا این مدیران و مسئولین در اطراف شهر برای رفع خستگی از نشستن پشت میز هم شده گردش نمیکند تواضع رفت آور ساکنین از همه چیز محروم را مشاهده کنند؟ پس اجازه دهید عرض کنم حالا که از هیچ طرف باصلاحات لزومی اینها توجهی نمیشود و

رقابت الاغ با گربه

شخص شیرازی دارای يك الاغ بندری بود که همیشه جو پاک کرده و گاه تمیز باومیخوراند و با وجود اینها الاغ از محبت صاحب خودش نسبت به گربه براتی که در خانه بود حسد می برد .

الاغ باخود میگفت یعنی چه اگر خدمت است از من بیشتر ساخته است و همیشه لش ارباب را من بگرده خویش میکشم و او را از این نقطه به نقطه دورتری حمل و نقل میکنم ولی این گربه بد ذات هم خوراکش بهتر از من است و هم محلش

ارباب بمن جو میدهد و گاه ولی بخورد گربه گوشت میدهد و غذا های مطبوع خوابگاه من تخته پهنی است در وسط طویله تاریک ولی گربه همیشه در رختخواب ارباب میخوابد بهترین است به بیثم این گربه حرامزاده چه رنگی زده که تا این اندازه بنظر ارباب عزیز و محترم شده است روزی از سوراخ طویله بصحن حیاط نگاه میکرد در خانه زده شد گربه میوموکنان از عمارت بالا بطرف پائین دوید در راه که باز کردند ارباب شیرازی وارد خانه شد گربه چستی زده و خود را بیالای دوش ارباب رسانید و بنا کرد گوش و صورت ارباب را بوکشیدن!

ارباب گربه را از بالای دوش خود گرفته و در بغل جا داد و اون را با خود برد بالا .

الاغ از دیدن این منظره بر آشفت و باخود کنت معلوم میشود که این گربه ولدالزنا خود را اوس میکند و باطسه بو کشیدن سرو صورت ارباب جای خود را در دل او باز مینماید خوبست ما هم اگر ارباب را دیدیم همینطور با لوس بازی او را جلب کنیم و سر لطف بیابوریم!

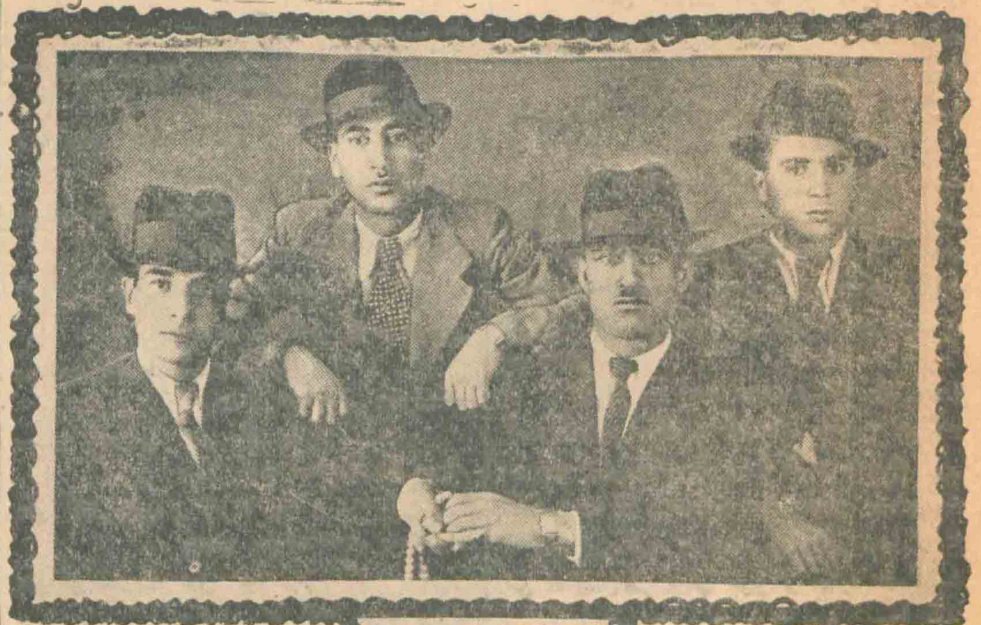
اتفاقاً دو روز بعد ارباب برای سر کشی بالاغ وارد طویله شد همینکه چشم الاغ به ارباب شیرازی افتاد بنا کرد برعر کردن و خود را بطرف ارباب کشانید دو دست را از زمین بپوا بلند کرد دستی را بروی دوش ارباب و يك دست را روی کلاه ارباب گذاشت بطوریکه کلاه ارباب را بوق کرد!

ارباب از طرفی از این حرکت الاغ متوحش شده و از طرفی فشار سنگینی الاغ او را برو در آورد و بيك زحمتی خود را از زیر لنگ الاغ مستخلص نموده و بطرف حیاط دوید الاغ که تصور میکرد خناش بیش ارباب رنگ گرفته و ارباب رفته است برایش و نقل نبات بیابورد متصل عرعر میکرد که ارباب شیرازی با يك چوب بلندی وارد طویله تا الاغ میخورد ارباب شیرازی با آن چوب او را تنبیه کرد!

شهرداری با مقامات مشغول نمیتواند بان محلها رستد بیگانه راه علاج این است که امر شود ساکنین خانه های خود را تخلیه نموده مانند سنگلج شهرداری خراب کرده و جای آن را سیب زمینی بکارند تا همه آسوده شده بدعاگومی مسئولین امور بپردازند

این بود فهرستی راجع پشت باغشاه که بقیه به شماره بعد مودکول میشود سیاح پور سیاح

جیب برها را بشناسید



عکس بالا از راست چپ : گریشای میرزایان ارمنی از جیب برهای زبردست و خطرناکی است که چندی پیش ساعت طلای دکتر مهربان را با زنجیر آن در کلیسای ارمنه بهارت ربود .
 نفر دوم محمد علی نسیمی است که تاکنون بچندین نام خود را معرفی نموده و از همدستهای زیر دست جیب برها میباشد . دو نفر دیگر یکی غلام کارجو و دیگری علی آقا نجومی اهل اردبیل میباشد . بطوری که دیده میشود چهار نفره برده بلباس نسبتاً آبرومندی که هرکس سوء ظنی را برطرف می کند ملبس میباشد .
 چهار عکس پایین نیز چهار طبقه مختلف « زنت و کودک و پیر مرد و شخص عادی » جیب برها را نشان میدهد .

مسئله سوال شایسته جواب میزوار

سوال - نام و نام خانوادگی و شغل سابق و کنونی خود را بنویسید .

جواب - نام ع نام خانوادگی من شغل سابقم وکالت دادگستری هنوز هم وکالت یکی از مشاغل میباشد

س - سابقاً بیشتر مشغله داشتید باحالا

ج - بانزده سال پیش مشغله ام بیشتر بود و همیشه حد اقل از سی نفر وکالت داشتم

س - دارائی بانزده سال پیش شما که از قم آمدید چقدر بود

ج - درحدود یکهزار و پانصد تومان

س - حالا چقدر ثروت دارید

ج - درحدود نهصد تومان

س - پس میگویند شما خیلی ثروت دارید

ج - رفیق درزش بگیر علت قبی را بکار میزنم و باطنش مقصود از نهصد تومان نهصد هزار تومان میباشد و این موضوع هم صدق می کند چون مقصود تومان تجارتی است

س - بطوریکه میگویند شما اتومبیل آخرین سیستم دارید

ج - در قم هم که بودم بهترین وسائط نقلیه را داشتم می گویند نه از تمام اهالی قم و آقای تولیت سؤال کنید (مقصود الاغ سواری بوده)

س - می گویند شما از سال ۱۳۱۳ تیسانی هائی باکمپانی بهرامی یعنی شهرداری و شهربانی نموده و استفاده های کلانی برده اید

ج - برت می گویند همانطوریکه گفتیم من از اول دارا بوده ام بهرامی هرچه گرفته برای خودش جمع کرده و بمن تاوان پس نداده

س - می گویند طبق سند رسمی شماره ۷۱۹۹-۱۹۳۱۳ دفترخانه شماره یک قم یکصد و پنجاه هزار ریال با آقای تولیت معامله کردید

ج - معامله نامبرده صحیح است منتهی همانطوریکه عرض کردم درزش بگیر و بجای ده هزار و پانصد تومان ده تومان نیم بگو

س - شما را بتام انبیاء قسم بانزده سال پیش حتی باور میکردی که یکروزی ده هزار و پانصد تومان دارا شوی

ج - آقای محترم چرند میگی ماشین سواریم بیست و پنجاه هزار تومان ارزش دارد خانه ام بیشتر از صدها هزار تومان ! چرا با من شوخیت گرفته دیدی گفتن بیخود میگی

س - رفیق جان من تو که اینقدر استفاده کرده ای رفقا چقدر کرده اند

ج - برو بابا بیکاری از گذشته صحبت نما و از آینده مذاکره کن .

هضی ما هضی امیر شرفی (بدر)

انوار !!!

ما نمیدانیم که لغت انوار عربی است یا فارسی از خوانندگان محترم متنی است برای ما شرح دهند که این موضوع بشراجه برای ما آسان شود !!!

گرک درنده راجپویانی
 مشاگرد خائن و جانی
 که بود این وظیفه وجدانی
 که منافی است با مسلمانی
 از چه در بین عالمی ودانی؟
 جمله از راه مستایابی
 گردو تیریزی و خراسانی
 بیست شیرازی و صفاهانی
 مملکت رو نهاد بویرانی
 ای ساداده است قربانی
 داد آنرا ز راه نادانی
 مخبر فروغ

مستائید از تملق و ترس
 نیک مرد امین خوشخورا
 حقنویسی شعاع خود سازید
 تهمت و افترا بکس مزاید
 کشته را چ نانغش و دروغ
 آری ای پسر، مای زشت بود
 همه را ایند و ایران دوست
 در وطنه چ اخلاقی نیست
 مگذارید نرفاق و شقاق
 بهر آزادی قلم ایران
 پس شاید رایگان از کف

دور گردید از غرض رانی

ای نویسنده گان ایرانی
 ای که از راه خامه برنامه
 کرچه دریند حکمتید همه
 بیدرید از (فروغ) این بند
 بشرش خامه را میالانید
 نتوان ساخت خامه را تنگین
 احترام قلم نگه دارید
 بهر زرد مدح و ذمکس نکنید
 فی بسازید پیشه قدح و هجا
 ای همه شهره در سخندانی
 می نامید گوهر افشای
 صاحب فکر و رای لغتانی
 دور گردید از غرض رای
 که بنود ما با پیشانی
 از برای هموای غلغلی
 کاین بود شوره ادبانی
 بگذرد از منافع آبی
 فی دعا گوئی و تناغوی

عاقبت مردان و زنه

هشتمین نوبت شب است در زیر این سپهر لاجوردی تارهای پرتو خورشیدی از هم گسیخته ستارها با حالت رخشنده گی بهم آمیخته هر کسی با چیزی هم آغوش (یکی را دست حسرت برینا گوش) یکی یاری که می خواهد هم آغوش) برخی را خواب دیدها بسته بعضی چشم گشوده و بیاد دوست نشسته نرفته با خیال تروت مست ناز . جمعی از آتش بی برک و سازی در سوزو گداز یکی از شدت درد و الم مینالد دیگری از فرط حزن و غم از دیده خون میالاید یکی از ضعف مردم خواب از چشمش بریده دیگری از فقدان دنیا و درم دل از دنیا بریده یکی در حجله دامادی دلداة ناز عروس دیگری بحالت احتضار افتاده و از خود مایوس

یکی را در وضع بحالت نزع افکنده . دیگری نطفه در مشبه وضع کرده و بقول طلاب علوم وضع شیء در ما وضع له را کار بسته یکی تار طره پلوش در چنگ دیگری از بی دخلی و خونچگری با بار نازنینش در چنگ شوهر وی بدیوار و بشت بیار زن بیچاره بحالت دمر هر دو پا را بر زیر شکم بادیده لشکباز یک جا دختر ما هوشی از بدبختی خویش عبوس یک طرف حیثی زاده با چهره قیرگون عروس در یک کاشانه خورشید عالمی که بوالهوس شوهرش تنهید فراش کرده و هود بر سرش آورده در گوشه اطاق هر دو پا را با دو دست در آغوش گرفته از جدائی همسر خویش چون رعد غرنده از سوز دل این ابیات را میخواند .

این فلک چرخ مرا چنبر کرد
همسرم کرد چرا میل هو و
عظمت همسر مریم باشد
مه و خورشید رخم نا دیده
من که در حسن و لطافت طاقم
تن من نرمتر از برگ گل است
گردن خسار من این زلف سیاه
دست قدرت چو دهانم پرورد
نیستم عیب بجز بدبختی
بیوفا شوهر من بسکه خله
ایضا شوهر من اهل شود

از آن طرف هم بیوفا شوهرش بی حیث همسرش با یار نو با دلبر تازه در اطاق دیگر خندان و صدای قهقهه اش بر آسمان سرگرم صحبت و گفتگوی مرد مهربانید (شکرالله که بفرودس فنادم زحجر روح را صحبت ناجنس عذاب است الیم دلبر تازه میکوبد

با هو و یار چسان با تو موافق کردم
گر طلاقش بدهی یار موافق کردم
من نیم آنکه هو و بتگرم و صبر کنم
شویش را زنده از این غم زچه دو قبر کنم
شوهر میکوبد
ای گل تازه وای خانم وای خرم من
غنجی ات برده ز کف صبر و قراوت من
عیش بر کام من از زهر جفا تلخ ممکن
قره العین منی جان ز تنم سلخ مکت
یار نو گوید
مهر تو جای نگیرد بدلم بکلره
(هوو)

با که از تیشه بکن ریشه اوورنه بدان
(مرد هوش میکند)
بغدا اگر که کنم قصد طلاق تو و او
خواستم عیش بین یار موافق گردد
بودم امید کنم بدر و قمر جمع بهم
یار بیند چون رشته مهرش با زن اول محکم است متغیر شده میکوبد
نور شو از برم ای مرد که بیهمه چیز
چشم حیز تو گواهی دهم ای الدنک
تا کنم باز زهم عقده زوجیت تو
این بگوید چنان غراش با ناخن و گازی با دندان و ضربتی با مشت بر صورت و بینی آت ندیده کام زند که شون از هردو سوراخ بینی و دو طرف صورتش روان و صدای آخ مردم ایضا بفریادم برس عقب قهقهه اول شب به آسمان خون چکان و وای وای کنان از بستر و بالین غرقه در خون بیرون فرار را بر

ماه رمضان نامو گراسی ۱۰

نام و وظیفه شناس باشم و لیکن
ولیکن چی .
ولیکن اگر ماروزه بگیریم و برویم
توی اداره آنوقت خانم ماشین نویس بیاید
و بگوید : بین این جورابهایی من چطوره
یاقر شش ماهه ام خوب شده ؛ یک دستمال
ابریشمی برای من . . . باید چه کرد ؟
بابا راستی راستی حق گفتی اینهم
یک حرف حسابی .

خوب آقای رئیس شما باروزه
چه میکنید .
ای آقا چه میخواستید بکنم تا اندازه
که قدرت و توانایی دارم روزه بگیرم و
مراعات قوانین دین را مینمایم حق را از
باطل تشخیص میدهم ؛ بپرد دل زبردستان
میرسم ؛ نیاز مندی آنان را بر آورده می
کنم . ولی . . . ولی چی . . . ؟
ولی بست من طوری است که
بازبان خوش نمیشود کار کرد ؛ با من
بیرم و تو بگیری کار پیش نمیرود .
مقام مافوقی و مادونی محفوظ نماند
خلاصه مقام ریاست باروزه . . .
کافی است حضرت آقای رئیس تما
آخرش فهمیدیم خود دادید .
خوب خان والا قمار باز باشی شما
قدر ماه رمضان را میدانید یا خیر . ؟
— بله بله این چه فرمایشی است
می کنید ؟ اگر ما قدر ماه رمضان را
ندونیم پس کی باید بدونه فقط ما سالی
یکماه را حالیبون میشه اونم ماه رمضان
علتشم اینکه همش تو اسکناس غلط می
بقیه در صفحه ۶

... ماه رمضان ۱۳۶۱ فرارسید و
باز هم بعضی از افراد در شک و ظن هستند
که آیا امسال روزه بگیرند یا خیر سالهای
پیش این آقایان عذرهایی داشتند بابانه می
میآوردند فلان کس از فلان پزشک اجازه
کنتی میگرفت فلان آقا چون کارش موافق
با روزه نبود معذور بود یا فلان چنتمن
برای اینکه گوشش را از خرافات بر کرده
بودند چنین فهمیده بود که دین مانع ترقی
است دین مانع پیش رفت از این لحاظ
نباید روزه گرفت فلان داش هم میگفت
بابا خدا پدر هر چه آدم چیز سرش نشوست
بیماروزد آخه آدمیکه یازده ماه خورده
چطوری می تونه یکماه نخوره ؟ عده هم
میگفتند دوره دیکتاتوری اگر کسی مسلمان
باشه کلاش پس ممر که است مملکت آزادیه (۱)
هر کس هر چوری که میخواد راه میره
و عمل میکنه .

اما امروز : که کشور مادمو کراسی
است و همه از نعمت آزادی حقیقی بهره مند
هستیم کسی دیگر مانع دینداری و مسلمانی ما
نمیشود چه میکنیم و چه طور بوظایف و
قوانین دینی خود عمل مینماییم . هیچ بهتر
از این نیست که از نزدیک با اشخاص
گفتگو کنیم و از زبان خودشان چیزهایی
بشنویم .

خوب آقای کارمند اداری امسال
روزه میکیرید .
چرا روزه نگیرم . روز گرفت
وظیفه شخص مسلمان است البته باید بگیرم
خدا چشم داده ؛ گوش داده ؛ زبان داده ؛
که من اوامر او را اطاعت کنم و عبادت

قرار اختیار بهمین حالت مجروحی بشت
میژند زن با حالت غیظ و سخط و صوتی خشن
انده و گریه ترنج غیش مضاعف شده و گلوش
ورم کرده فق فق کنان میگوبد .

کیست ؟ مجروح بیجان با آهنگی ضعیف و تعیف آهسته میکوبد
منم آن چاکر دیرینه تو
بگشا باب گرم بر مهمان
فحش نشفته سبکبار برو
من بریدم ز تو پیوند وفاقی
که بهر کوچ و بوزن باشد
فحشهایی بدهد بیش و گمش
شود از خانه خود آواره
به جفا نی بجزایش گیرد
اول اندیشه این آخرکن
شب جمعه است مرا احیاکن
این چنین مرد دوزن را بسخ
که نرفت بتو ام باز نظر
بی مادام خود آن تازه عروس
در نگو باب شرر بگشاید
مات و مهبوت از این نطاع شود
اتفاقا سک صاحب توله
گون با تو بسرکن باشد
به زمردی که دو هم سردارد

جان فدای دل بی کینه تو
مهربان یار من ابراحت جان
برو ای مرد جفاکار برو
ای زسر تا بخدم جور و نفاق
لایق ریش تو آن زن باشد
لگدی چند زند بر شکمش
چونکه بیچاره نبیند چاره
حمله ور گردد و پایش گیرد
جان من فکر دوزن کمتر کن
بغدا این در رحمت واکن
گوید آن رشک تکار خلیخ
بروای ریش بریده از در
برو ایبرد که بی ناموس
عاقبت خیزد و در بگشاید
نفس مرد دگر قطع شود
تا برون میرود از بیفوله
که چیزی دو زنی این باشد
آنکه بکسر بدو بیکر دارد

زبان حال یکنفر محصل

بهذا سمیت افتتاح مدارس

ختم شد تعطیل تابستان ما
 همچو ببلبل سوی بستان میرویم
 چونکه ختم گردش و تعطیل شد
 منزها از گرمیش چون ۲۰۰۰ نفر
 گاه در بس قلعه که شمران بدیم
 در غم هجران بکج دارد و مرز
 دوستات را منقطع ارفاق بود
 زین جدائی داشتندی شکوهها
 شبزنیش بشه اندر ساز و سوز
 گردش و تفریح و بیماری گذشت
 دل ز دیدن شاد و شادان میشود
 چونکه حق از جمله بیکار ابری است
 کوششی سازیم اندر روز و شب
 زین علمها کام را شیرین کنیم
 معتمم گردد بصد ها افتخار
 شوره زار او شکرستان میکند
 از جلال و جاه افزون کشته مال
 میوه امیدهای زین بسیم
 از قبای جاهلی عربان شویم
 کوششی سازیم با دلهای شاد
 گلشن ایام خود گلشن کنیم
 رهبر راه نجات علم است علم

باز شد از نو دبیرستان ما
 باز از نو در دبستان میرویم
 منزها آمده تحصیل شد
 بود در این فصل تابستان گرم
 هر گدای گوشه و بلا بدیم
 هر یک از دوری باران عزیز
 جمله طاقتها ز هجران طاق بود
 همکلاسیها ز یکدیگر جدا
 روزها از گرمی فصل توموز
 حمد حق ایام بیکاری گذشت
 چشمها روشن زیاران میشود
 روز کار و نوبت فرمانبری است
 در دهستان با کمال و با ادب
 تا که خود مدمم به علم و دین کنیم
 آدم با علم اندر روزگار
 علم عالم را گلستان میکند
 علم رونق بخش جاه است و جلال
 ما که اکنون نوجوان و نورسیم
 باید از علم و هنر شادان شویم
 جمله کی با هم ز روی اتحاد
 تا که دلار از هنر روشن کنیم
 چونکه حل مشکلات علم است علم

علم نعمت را فراوان میکند
 نالت خالی را فسنجان میکند

(س)

ستون خواندنی

کنه اون یکی درختها را میشکند اللک دولک
 درست میکنه اون بزرگتره بدر و دیوار
 یادگاری مینویسه و به تنه درخت باجاق
 یادگاری میکنه بعضی ها هم خودی بس
 جالبه خیار و بادنجون و هندونه نزدیک
 می کنند خدا بدور اگر متولی بیچاره یک
 دقعه بیک بزنه و بگه که بابا چرا درختا
 میشکونی که روز بد نبینی یکمشت زند
 و مرد بجوش میریزند که مکه نمیدونی
 وقه - آخر با انصافها مکه وقف شده
 که شما بشکنید ؟ - مگر وقف شده که
 شما بدزدید ؟ - مگر وقف شده که شما
 چپو کنید ؟ - مگر وقف شده که شما
 خراب کنید ؟

از این هفته همیشه یک ستون
 که منافع اخلاقی و عمومی داشته
 باشد باز میکنیم مستعدی است
 اشخاص هم تذکرات خود را
 بنویسند که چاپ شده و عموم
 استفاده نمایند

نظری بچپ و راست
 وقتی که از پیاده رو یکطرف خیابان
 میخواهید بسمت دیگر بروید قبل از آن
 که وارد شوسه بشوید متنی است بچپ
 و راست نظری افکنند و قبلا مشاهده
 کنید که آیا وسائط نقلیه ای وجود دارد
 یا غیر مخصوصا در خیابانهای که میخ
 کوبیده شده بخودتان لجاجت نموده و از
 همان راه مجاز بروید همین احتیاط خیلی
 خطر را کم خواهد کرد

بتوجه وقفه

روزهای تعطیل که میشه یکی با
 خانواده اش میره ونک مستوفی اون یکی
 بچه ها را در میدارد میره فرحزاد باغ
 وقفی یکدسته دیگر میرند این بابویه و
 امامزاده عبدالله و کوه بی بی شهربانو ماشانه
 چشم بد نور بچه های ظالم بلا هم می
 افتن بچون شاخه های درختا یکی میوه می

ماه رمضان دموکراسی

جلو تر مثل اینکه نه زنی گفتند و نه مردی
 اگر هم بخوای یک حرفی بزنی دیگه صد
 تا حامی خواه و اشش پیدا میشه و ۰۰۰
 و هزار یک دروغ دیگر
خوانندگان گرامی : از اینها
 بگذریم و قدری با هم گفتگو کنیم اگر
 از شما هم برسیم بطور قطع خواهید
 گفت بین چقدر سطح زندگی بالا رفته
 برای انتظار نمیشود چند عدد تخم مرغ
 خرید برای یک کیلو نان باید یک ساعت
 معطل شد مگر از خوار بار خبر نداری
 و . . . هزار گرفتاریهای دیگر که
 برای شخص روزه گیر خیلی سخت و
 تحمل ناپذیر است **ولی بدانیید**
مسلمان حقیقی در هر جا و هر در
 هر لباسی که باشد با داشتن ایمان و
 عقیده پاک میتواند کاملاً بوظایف دینی خود
 عمل کرده و از چیز های زشت و ناپسند
 دوری جوید زیرا فقط منظور از روزه
 گرفتن : اطاعت امر ؛ چشیدن طعم گرسنگی
 آگاهی از احوال بیچارگان ؛ کمک به
 ینوایان ؛ آشنا شدن بقانون الهی ؛
 یکتا پرستی و نوع دوستی ؛ سلامتی مزاج
 روشنی قلب ؛ شفای دل است خلاصه
 انسان بهر طریقه ای که تصمیم بگیرد
 خداوند متعال هادی و نگهدارنده و پشتیبان
 اوست **بیانید در این روزهای**
قاریک همگی دلها را از زشتی
ها پاک کنیم و با تمام قوا!
از خرافات و فواحش جلوگیری
نمائیم با کسانیکه بر خلاف مرام اسلام
 رفتار میکنند و نمی گذاریم ؛ ایمان خود را
 نوی سازیم . بنده حقیقی شویم . و در این
 ماه مبارک با قلبی شکسته و بی آلاش
اصلاح اوضاع ؛ و گشایش کارها
و فرا رسیدن صلح و صفا را
 از درگاه ایزد متعال مسئلت نمائیم و
 امید وار باشیم که استغاثه بهدفع اجابت
 خواهد رسید و از این گرفتاریهای گونا
 گون نجات خواهیم یافت .
 « ۱ - ذولفقاریان »

زینم چون داش سالتوب که بحرف می
 زینم والله واسه ۳ ماه بسمو نه بلیط آس یکی
 (۵۰۰) تومن ۰۰ مرد میخواهی برو گیاون
 اونم امسال که به دو سه تا برقیچی های
 زیر و روکش شریک شدیم تا ساعت
 دوازده هم کارمون توموم میشه منت بری
 هم بیش از دو ساعت کیفی نداره
 رفیق غرض بنده این بود که آیا
 شما در این ماه روزه میگیرید یا خیر
 منظور از در آمد شبهای شما نبود
 بروه موبی کارت یکساعت دهنونه
 خسته کردیم روشت کار و واشش گفتیم
 تازه میکه روزه میگیری یانه آخر مکه
 میشه آدم قمار باز روزه بگیره آدم روزه
 چطو دهنش قنوت داره توب بزنه ۳
 قاب بریزه بلکه جمع کنه اونهم این
 روزه های چهارده ساعتی برو بابا برو بابا
 بی شیخ اکبر مسئله گو شاید دوتا مسئله
 یاد بگیري .
 آقای دروغگو شما بگو ببینم وظیفه
 ما در این ماه رمضان چیست . . .
 هبچی آقا میخواهی چه وظیفه داشته
 باشی دلت میخواه روزه بگیر نمیخواهی
 نگیر آقا آدم باید این روزها حرف حساب
 نزنه ؛ دروغ بگه ؛ کم فروش باشه
 مال مردم را مال خودش بدونه اژزن
 تا محرم برهیز نکنه . ؛ چشمش کور
 گوشش کر زبانش لال نباشه دستش
 کج باشه ؛ خلقت خوش نباشه ؛ مثل سک
 دهن بسته باشه اغبیت بکنه ؛ نفس کش
 بگه ؛ یکدفعه (۵۰۰) تن صابون احتکار
 کنه . خلاصه تمام اعضاء بدنش درست و
 حسابی روزه باشه اما که .
اما که چی
 اما که ما نمی توینم روزه بگیریم
 چون آدم از خوش بیرون میاد چشمش
 بهزار جور بنده خدا میانه خصوصاً اونهایی
 که باهاشون لغته از کبر بیلا هم فقط
 یک پارچه طوری پوشیده اند سرخاب سفیداب
 کرده هم که هستند ما تیکم فراوان مالدند
 اگر هم آدم تو اتوبوس سوار شه بدتر
 از همه صاف میان تو پهل آدم هر چی
 هم خود مونو جمع و جور کنیم باز میان

دفتر و کالت شایسته

دفتر و کالت این جانب از محل سابق به چهارراه یوسف آباد سمت شمال
 شماره ۳۷۷ شاری (۸۸۸) انتقال یافته متنی است به این نشانی مراجعه فرمائید
 (حسین شایسته و کیل پایه ۱ دادگستری)

دبیرستان عفتیه

دفتر دبیرستان عفتیه از ۱۰ شهریور ماه همه روزه برای ثبت نام دانش
 آموزان باز و بچند نفر دبیر و آموزگار زن نیازمند است
 طالبین دفتر دبیرستان عفتیه خیابان ری کوچه نصیرالدوله مراجعه نمایند

چاپخانه عالی

ابتکارات

کلاش میرزا جوانی بود دارای قیافه گرفته- و آبروهای دردم افتاده هر وقت برقها میرسید فصل مشیمی از گرفتاریهای خود میسرود بزمین و زمان نفرین میکرد از گرفتاری و سختی زندگی و کمی حقوق شکایت میکرد و از دست زن و بچه های خود اظهار دلنگی میکرد و آن چند روز پیش که در خیابان امیریه با او مصادف شدم بعضی دیدن من شروع کرد بشوخی و لودگی کردن سر و وضعش هم نسبت بسابق خیلی بهتر شده بود گفتم شاید من اشتباه میکنم و این کلاش میرزا نیست یا اگر اوست باید فهمید این تغییر زندگی ناگهانی از کجا برای او دست داده است شاید اضافه حقوق کلانی نصیبش شده یا قانون مربوط بکارمندان کثیر- الاولاد شامل حالش گردید یا درقرعه کشی اخیر چیز میزی عایدش شده بالاخره بخود جرعتی داده برسد- وقتی گرچه من عادت ندارم درخصوصیات اشخاص وارد شوم ولی -

کلاش میرزا صحبت من را قطع کرده گفت میدانم چه میخواهید برسید رفیق راستش اینجاست که ما سابقا راهش را بلد نبودیم و هم بشکر خودمان زحمت نمی دادیم که برای راحتی و تامین معیشت خودمان اختراعی ابتکاری - بکنیم از وقتی که من فکرو هوش واستعداد علمی را بکار انداختم نونم توی روغن است اداره را هم ول کرده ام گفتم مثلا چی اختراع کرده اید ما که اسم شما در روزنامه ها نخوانده بودیم گفت منظورم اختراع صنعتی نیست ابتکارات است گوش کنید بعضیش را برای شما بگویم .

۱ - چندی پیش ناگهان عیالم مریض شد اول گفتم شاید با چند فقره جوشانده و دواهای خودمانی شاید علاج دردش را بکنیم ولی نشد حالا کیست که با علمی ۲۸۰ ریال حقوق و نداشتن عایدی دیگر چون (بنده اندیکاتور نویسه عایدی زیادی نداشتم) روزی کسی و چهل تومان ویزیت دکتر و دواهای اسپالیته بهم بگوروز تمام اداره را ول کردم نشستم متحیر بودم که چه بکنم و فکری بغاطرم رسید و همان اساس کار آتیه من شد گفتم خوب این نقشه را عملی میکنم اگر موفق شدم ادامه اش میدهم اگر نشدم که سه تومان بیشتر مایه اش نیست فوراً اسم یکی از دکترو های شهرت طلب را پیدا کرده و اعلانی بشرح زیر در یکی از روز نامه ها درج کردم .

سپاسگذاری

خانم بنده که مبتلا بچندین مرض ضعف العلاج بوده و بهمه اطباء تهران مراجعه کرده ام از تشخیص و معالجه آن درمانده بودند قسمی که دیگر امیدوی بهبودی همسر عزیز خود نداشتم تا خوشبختانه براهنمائی یکی از دوستان به آقای دکتر مراجعه و در ظرف کمتر از سه چار روز با دو نسخه ارزان همسر چاکر را از چنگال مرگ نجات داده بدینوسیله تشکرات قلبی خودمان را تقدیم دکتر نامبرده نموده و امیدواریم هم وطنان ما از این گونه جوانان تحصیل کرده استفاده بیشتری بکنند امضاء کلاش میرزا پس از انتشار این اعلان خودم را بدکتر معرفی و مدت چندی

تالیفات و تصنیفات ساعی

مدیر روزنامه نسیم شمال

۲	ریال	حمیدو حبیده
۳۰	>	گلزار ساعی
۵	>	مسجد مسلمین د. پاریس
۲	>	پنجاه و یک حکایت
۵	>	پانصد لطیفه
۲	>	گوناگون
۵	>	مسجد مسلمین در زاہون
۵	>	طول عمر
۵	>	نامه های جشن
۳۰	>	ارفع نامه
۵	>	تقریظ بر طول عمر
۵	>	مقام زن در ایران و ترکیه
۱۰	>	زنان ایران جلد اول دوم سوم هر جلدی
۵	>	بیاد ماکسیم گورگی
۱۰	>	مسجد مسلمین در پاریس جلد دوم با
۲۰	>	گزارو های مربوطه
۲۰	>	گوهر نامه
۲۰	>	هزار پند ساعی
۵	>	اسرار شهر یورماه ۱۳۲۰ در تحت طبع

نسیم شمال دوره های سال ۱۳۲۰/۱۴/۱۳/۱۲/۱۱/۱۰/۹/۸/۷/۶/۵/۴/۳/۲/۱
 ۱۳۲۰/۱۷ هر دوره یکصد ریال کتب مذکور در اغلب کتابخانه ها و دفتر اداره نسیم شمال بفروش میرسد
 ۴ - ۱

بدون پرداخت ویزیت و پول دوا همسر را معالجه میکرده است .

۲ - مورد دیگر از قضیه اول حیاتی تر بود و آن موضوع لباس عید بچه مچه ها است که چندین ماه بمن فشار میآوردند و من هم چاره ای نداشتم ولی چون در حقه اولی موفقیت حاصل کرده بودم برداشتم مقاله ای بیکمی از روزنامه نوشتم بمضمون زیر .

چرا قدر دانی نمیکنید ؟ چرا بمغازه قماش شماره - - - سرکشی نمیکنید چگونگی کارمندان فعال آن شب و روز استاده و بدون یکدقیقه استراحت مشغول رسیدگی بوضع مشتریان هستند دریک مغازه ای که روزی چندین هزار نفر مراجعه میکنند همین چند نفر کارمند وظیفه شناس و دلسوز با قیافه ای کشوده رسیدگی کرده و هزارها متر پارچه را پاره میکنند و تحویل مشتریان میدهند معذک دیده میشود که عده ای باز از همین کارمندانی گله و شکایت دارند ما امیدواریم نویسندگانی که از روی غرض و بی انصافی با اینگونه کارمندان تهمت روا میدارند مورد تعقیب واقع شوند و اداره قماش هم این کارمندان را بیش از پیش تشویق نماید کلاش میرزا

این مقاله هم مثل اعلان اولی تاثیرش را بخشید روز بعد که خودم را بمغازه نامبرده معرفی کردم بقدر مصرف یکسال خودم و بچه ها از پارچه اعلی بدون ارائه کوبن و بلا عوض دریافت داشتم و قسمتی از این پارچه ها را هم توانستیم قیمت خوب بفروشیم بقیه ابتکارات مرامم در شماره بعد مطالعه خواهید کرد .

داری وری

هزار دقه گفت ، نخور عرق مکن قمار
 عقلت اگر قمار کنی ، میکند از سرت فرار
 دنبال کار بد مرو ، شیطونی رو هزار کنار
 گوش بحرف من بده ، پنبه تو گوش خود مزار

عمو یادگار خوابی یا بیدار

چرا ز خود گذشته ، بخواب غفلتی چرا
 اسیر راه شهوتی ، مایل نکستی چرا
 سفلیس و سوزاک میکبری ، حامل محنتی چرا
 وقت تو از برای چه ، صرف شود تولاه زار

عمو یادگار خوابی یا بیدار

بچای آنکه لاس زنی ، علم و هنر فرا بگیر ،
 بجهل پشت پا بزن ، به جهل اتکا بگیر ،
 که گفت زهر مار بخور که گفت ماشرا بگیر
 که گفت راه بد برو که گفت دل مده بکار

عمو یادگار خوابی یا بیدار

عمر خود از برای چه ، صرف بطالت میکنی
 دنبال فعل بد میری ، میل رذالت میکنی
 تمام اهل خانه را ، غرق خجالت میکنی
 پول تو از برای چه ، صرف شود بیای تار

عمو یادگار خوابی یا بیدار

خاک تو سرت چرا میری ، شیره و تریاک میکشی
 میروی شیره خانه ها ، تریاک بی پاک میکشی
 تو عاقبت گدا میشی ، بدوش خود خاک میکشی
 پند مرا بدل شنو ، تا نشوی بسم دچار

عمو یادگار خوابی یا بیدار

آه که پند ناصحان ، تلخ بود بکام تو
 وای که رفت از میان ، عزت و احترام تو
 من که بجان رسیده ام ، از بندی مدام تو
 چرا ز روی خود سری ، فسرده و شرمسار

عمو یادگار خوابی یا بیدار

دلم میخواود بکی بکی ، عیبها واقشا بکنم
 بهر که میرسم بگم ، مشت تو را وا بکنم
 من که خجالت میکشم ، شمارا رسوا بکنم
 بلکه خودت حیا کنی ، شرم کنی ز کردگار

عمو یادگار خوابی یا بیدار

میخواهی بگم چه میکنی ، میخای بگم چه کاره
 میخای بگم مثل گدا ، همیشه باره - باره
 روزها تو شیره خانه ، شب تو کافه قناره
 میل داری رسوات بکنم ، یا میکنی ترک قمار

عمو یادگار خوابی یا بیدار

ز پند همچو قند من ، کسل شدی خجل شدی
 ببخش معنرب میخوام ، اگر که دل بدل شدی
 تو بای بند دل شدی ، تو بیخیال ول شدی
 مثل الف و نون شدی ، اسیر چرخ کجمدار

عمو یادگار خوابی یا بیدار

ز پند همچو قند من ، کسل شدی خجل شدی
 ببخش معنرب میخوام ، اگر که دل بدل شدی
 تو بای بند دل شدی ، تو بیخیال ول شدی
 مثل الف و نون شدی ، اسیر چرخ کجمدار

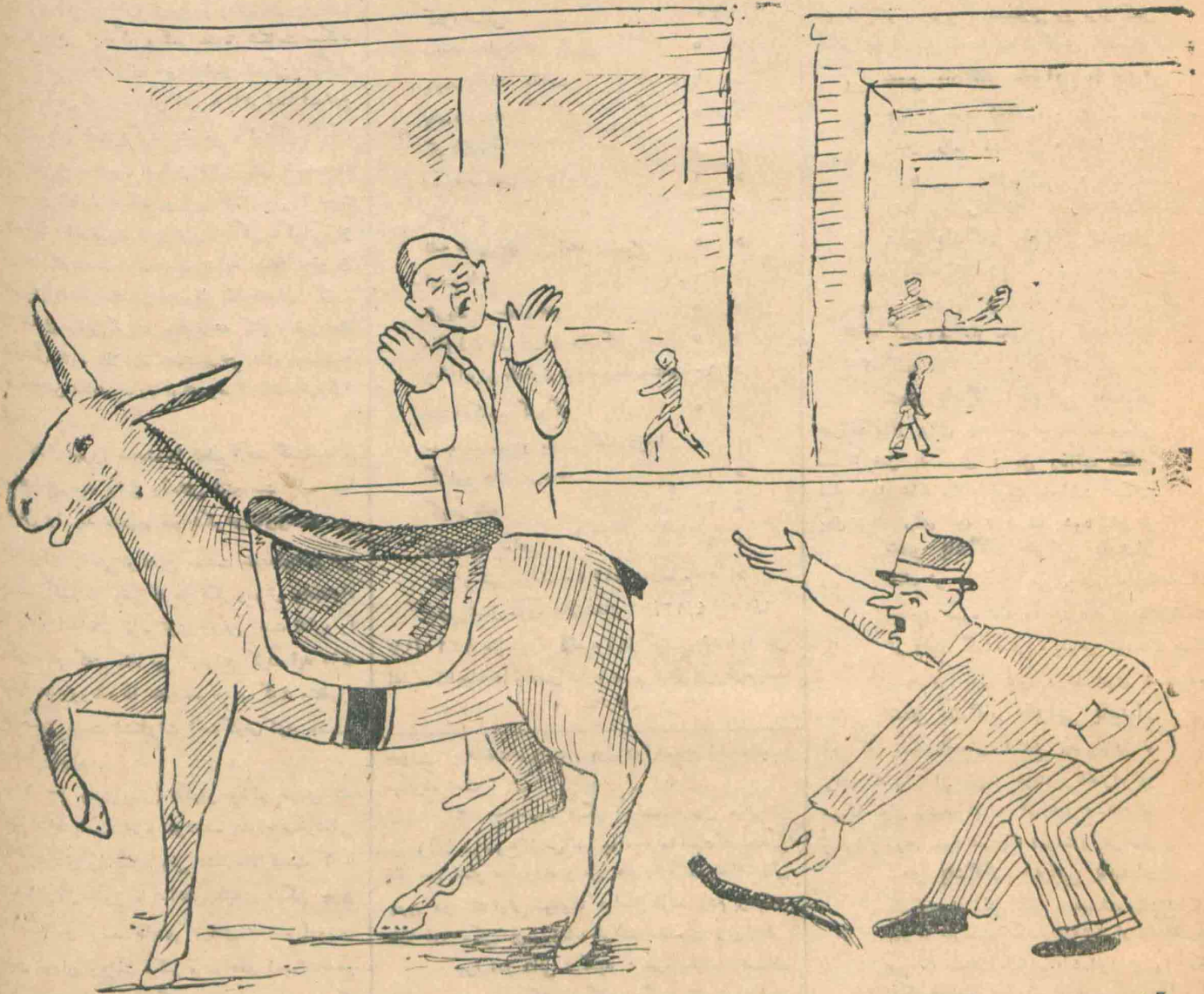
عمو یادگار خوابی یا بیدار

ز پند همچو قند من ، کسل شدی خجل شدی
 ببخش معنرب میخوام ، اگر که دل بدل شدی
 تو بای بند دل شدی ، تو بیخیال ول شدی
 مثل الف و نون شدی ، اسیر چرخ کجمدار

گدا و صاحب خانه

فقیری درب خانه مطالبه پول کرد صاحب خانه گفت ببخشید مطالبه فیزی نان کرد جواب یاس شنید مطالبه قدری قند و چائی کرد باز هم جواب یاس شنید هر چه مطالبه کرد صاحب خانه گفت نداریم فقیر در جواب گفت پس چرا معطلید بیاید باهم برویم گدائی
 ع . س

خر ما از گره گی دم نداشت



آهای عمو! چه! ایستنا این دم خرت افتاده بگیر. مال من نیست داداش خداعمرت بده صاحبش را بچور - چطور مال تو نیست مگر نمی بینی اوناه خرت دم نداره - ته باباجون گفتم که برو بگرد صاحبش را پیدا کن تا نشونت بدم مال خرمن نیست - ده پس اگر مال خرتو نیست دمب خرت گو - هان دمب خرمننا میگی نه داداش چون خر من اصلا از گره گی دم نداشت .

برای عروسی

کارت های دعوت - عقد - عروسی - جشن در حدود صد فرم چاپ شده و چاپ شده حاضر برای فروش است با بیست سال سابقه در این امر میتوانیم رشایت کامل مشتریان را فراهم آوریم تجارتنخانه کاشانی چهارراه لانه زار (میدان مغیرالدوله) ۳-۳

چهار راه متخبر الدوله - قرائت خانه شیروانی

شرط استفاده از کلیه کتب ومجلات و روزنامه های قرائت خانه شیروانی خرید یکشماره نسیم شمال است در خانه متذکر میشود که این قرائت خانه در انجام هرگونه مراجعات حاضر و امید وار است که در معرفی این بنگاه فرهنگی بیجا به بهر نحوی که صلاح بدانید دریغ نفرمائید :

مدیر داخلی : ن : ضیاء

نقشه جنگ امروزه

نقشه کوچک جامعی که تمام اروپا تمام افریقا و شرق میانه و شرق نزدیک را شامل است یعنی آن ممالک و نقاطی که مشغول جنگ بوده و آنهایکه ممکن است آتش جنگ در آنها شعله ور شود با دقت کامل از طرف تجارتنخانه کاشانی چاپ و منتشر شد بهادر تمام ایران ده ربال است ۲-۲

تصه چیز

- سه چیز هست دل من برای اوزده لك
- سه چیز شب چره آرند در مه رمضان
- سه چیز هست که از مدعی قبول کنيد
- سه چیز لازمه از بهر آدم كساب
- سه چیز لازمه در راه از برای شوهر
- سه چیز هست که نوگر خورد زار بایش
- سه جور سبب بود در دکان میوه فروش
- سه خلقتند که یسارم شبیه آنهاست
- ز مودی است که هست ز نیششان عاجز
- سه نوع کوره پزی باشدی بخارج شهر
- سه قریه است که بیلاق مرد وزن گشته
- سه خوردنیست که بر آب و نر موما کول است
- سه خوردنی است که مطلوبه ابتدای بهار
- سه ناخوشی است که در بچگی شوده عارض
- سه تا پرندة معلق ژند بسا اطوار
- سه کار هست که در چاله خوش معمول است
- اول ریال و دوم اسکناس و سوم چك
- اول آجیل و دوم زولبیسما سوم بشمك
- اول شهود و دوم ضامن و سوم مدرك
- اول دكان و دوم چرتسكه و سوم دستك
- اول تلمبه و دوم آچار و سوم چك
- اول كشیده دوم تو سری و سوم چك
- اول گلاب و دوم ترشك و سوم قندك
- اول بنول و دوم عقریت و سوم بختك
- اول زبشه و دوم زساس و سوم كك
- اول كچ است و دوم آجر و سوم آهك
- اول دزاشوب و دوم ونك سوم قلهك
- اول خیار و دوم طالبی سوم گسرمك
- اول چناله دوم كاهو و سوم والسك
- اول گلی و دوم سرخك و سوم سالك
- اول كلاغ و دوم كفتر و سوم لك لك
- اول شنا و دوم شیرجه و سوم پشتك